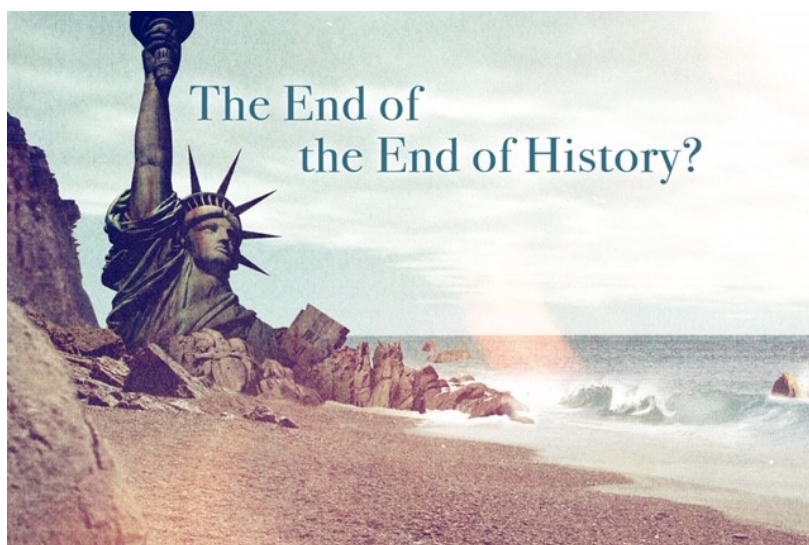


پایان "پایان تاریخ"



روایت نئولیبرال-گلوبال و فاجعه اوکراین

هرمز هوشمند

گفته می شود انسان هائی که یکدیگر را از نزدیک نمی شناسند برای همکاری گسترده نیاز به روایت یا ایدئولوژی مشترک دارند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیرشوری و "بلوک شرق" و شکل گیری تنها قدرت برتر جهان یعنی آمریکا، روایت "لیبرال دمکراسی با بازار آزاد" و امتداد آن یعنی روایت "نئولیبرال-گلوبال" امکان گسترش پیدا کرد و دیگر روایات را پس زده و به روایت غالب در بخش عمده ای از جهان تبدیل شده و میتوان گفت که امروزه "مُد" است. روایت "نئولیبرال-گلوبال" در بخش عمده ای از جهان بخصوص بین نخبگان سیاسی جهان غالب است. روایت "نئولیبرال-گلوبال" ساخته ذهن انسان است که واقعیت های فیزیکی و تخیلی را در هم می آمیزد تا ساختار "خوب و بد" شکل دهد. در جوامع امروزی این تقسیم بندی "خوب و بد" نئولیبرال است که بیشترین



تنش‌ها را سازماندهی می‌کند. درعین حال تلاشی است برای به حاشیه راندن تنش‌های طبقاتی جوامع و حفظ هیرارشی قدرت موجود جهانی.

با فروپاشی نابهنگام شوروی و "بلوک شرق" در اوائل دهه ۹۰ و همزمان شکست مدل اقتصادی سوسیالیسم واقعا موجود، سرمایه‌داری و به تبع آن نئولیبرالیسم - گلوبال بعنوان تنها مدل، یکه تاز نظام اقتصادی جهان شد. "پایان تاریخ" و ابدی شدن نظام "لیبرال دمکراسی با بازارآزاد" که میبایست تمامی جوامع دنیا بطور دیترمینستیک به آن متحول شوند، وارد زبان‌ها شد.

با بحران بزرگ سال ۲۰۰۸ (۱) که پس از سقوط اقتصادی سال ۱۹۲۹ بحرانی بی سابقه در نظام سرمایه‌داری بود، ضربه بزرگی به ایدئولوژی نئولیبرالی زده شد و "فرآیندی" آن از بین رفت. با انتخاب دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ به ریاست جمهوری ایالات متحده و عنوان کردن کمک روسیه به ترامپ، حزب دمکرات با همکاری با دولت پنهان امریکا، به طور ضمنی نتایج انتخابات را به رسمیت نشناخت. این ضربه ای بزرگ به سیستم سیاسی امریکا بود که با جواب ترامپ در قبول نکردن نتایج انتخابات ۲۰۲۰ داده شد. در حال حاضر روشن نیست در انتخابات آینده ریاست جمهوری امریکا، حزب بازنده نتایج انتخابات را قبول میکند یا خیر. این وضع بحران عمیقی در روایت لیبرال دمکراسی در کشور رهبری کننده دنیای "غرب" با ادعای وفاداری به روایت "لیبرال دمکراسی با بازارآزاد" ایجاد کرده است.

علاوه براین بحران‌ها، همه‌گیری دو ساله کرونا اقتصاد جهانی را نا متعادل کرده و آینده‌ای نا معلوم برای بشریت ترسیم کرده است.

در این شرایط روسیه به اوکراین حمله می‌کند و برای اولین بار پس از بحران موشکی کوبا، روسیه به طور ضمنی "غرب" را به حمله هسته‌ای تهدید می‌کند.

برای درک چگونگی رسیدن به این لحظه خطرناک تاریخی، می توان از مقوله هگل فیلسوف آلمانی با عنوان (Notwendigkeit und Kontingenz) "ضرورت و احتمالات" (۲) استفاده کرد. هر لحظه تاریخی گذشته و آینده ای دارد. گذشته حاوی رویدادهایی است که آن لحظه تاریخی را یک ضرورت می کند، در حالی که آینده با احتمالات بسیاری روبرو است. برای روشن شدن این رویدادهای ضروری باید به گذشته برگردیم که انتخاب آن اختیاری است. پایان جنگ جهانی دوم نقطه عطفی در نظم جهانی بود که می توان آن را برای بررسی وقایع ضروری برای رسیدن به این لحظه خطرناک انتخاب کرد.

پیمان نظامی ناتو در سال ۱۹۴۹ و اندکی پس از جنگ جهانی دوم تشکیل شد. به گفته اولین دبیرکل ناتو، (Hastings Ismay) هیستینگز ایسمی، مشاور نظامی چرچیل (۳)، هدف ناتو چنین فرموله شد "شوروی را بیرون، آمریکا را درون و آلمان را پایین نگهدارد". قبل از تشکیل پیمان ورشو، شوروی در سال ۱۹۵۴ تقاضای عضویت در ناتو کرد که از طرف ناتو رد شد. این نشان دهنده وفاداری ناتو به هدف بیرون نگه داشتن شوروی بود.

در ماه فوریه ۱۹۹۲ (Paul Wolfowitz) پال ولفوویتز معاون وزیر دفاع ایالات متحده، دکترین معروف خود را تدوین و به وزارت دفاع آمریکا ارائه کرد. (۴) این سند در ابتدا به عنوان یک سند امپریالیستی به طور گسترده مورد انتقاد قرار گرفت زیرا سیاست یکجانبه گرایی و اقدام نظامی پیشگیرانه را برای سرکوب تهدیدهای احتمالی سایر کشورها و جلوگیری از تبدیل شدن یک کشور دیگر به ابرقدرت تجویز می کرد. پس از اعتراضات فراوان، قبل از انتشار رسمی در ۱۶ آوریل ۱۹۹۲، با نظارت دیک چنی وزیر دفاع وقت ایالات متحده و کالین پاول رئیس ستاد مشترک ارتش، به سرعت بازنویسی شد. بسیاری از اصول آن دوباره در دکترین سال ۲۰۰۱ جرج بوش پسر ظاهر شد، که سناتور ادوارد کندی آن را به عنوان "دعوتی برای

ایجاد یک آمریکای امپریالیستی در قرن بیست و یکم توصیف کرد که هیچ کشور دیگری نمی تواند یا نباید آن را بپذیرد. "سیاست خارجی ایالات متحده از پایان جنگ سرد تا به امروز گواهی بر پایبندی اش به این دکترین است.

امروزه دو دیدگاه متفاوت در روابط بین الملل وجود دارد. دیدگاهی که خواستار هژمونی "لیبرال دموکراسی" و تسلط آن بر جهان است که نوعی جهاد برای تبدیل همه کشورهای جهان به سبک زندگی و ارزشهای جهان «غرب» است. دیدگاه دیگر واقعگرائی یا "رنالیسم" است که تنها به موازنه قوا در جهان به ویژه در میان قدرت های بزرگ می نگرد. (John Miersheimer) جان میرشایمر استاد دانشگاه شیکاگو که یک رنالیست ساختاری است، روابط بین الملل را یک سیستم آنارشویستی می داند. او معتقد است که به دلیل نبود ساختار فراملی برای رسیدگی به اختلافات بین کشورها، امکان حل و فصل اختلافات از طریق قانونی وجود ندارد. در داخل کشورها معمولاً نهادی وجود دارد که در نهایت در مورد اختلافات مهم اجتماعی قضاوت می کند، اما چنین نهادی در سطح بین المللی وجود ندارد که قضاوت آن مورد قبول همه کشورها به ویژه قدرت های بزرگ باشد. این را میتوان به نوعی قانون جنگل نامید که قدرتمند قواعد بازی را دیکته میکند. با توجه به این موضوع، جان میرشایمر میگوید با وارد کردن ایدئولوژی و یا اخلاق در روابط بین الملل معمولاً بحران ها نه تنها قابل توضیح نیستند بلکه راه حل ها هم معمولاً با شکست مواجه میشوند. شاهد این حکم را می توان در دخالت آمریکا و متحدانش برای صدور لیبرال دموکراسی به عراق و افغانستان دانست. (0)

اگر به فاجعه اوکراین و اقدامات روسیه با ایدئولوژی "لیبرال دموکراسی" نگاه کنیم، نتیجه منطقی آن است که رهبری روسیه دیوانه یا روانی است و تنها راه حل سرنگونی رهبری روسیه است یعنی

«تغییر رژیم». اکنون در پروپاگاندا گسترده جهان «غرب» با شعار «دموکراسی برعلیه اقتدارگرایی» شاهد سیاست تغییر رژیم هستیم. با توجه به این واقعیت که رهبری روسیه انگشت خود را روی دکمه بیش از شش هزار کلاهک هسته ای دارد، امید به تغییر رژیم در روسیه، سیاست بسیار خطرناکی است. به طور کلی اگر به دیدگاه «لیبرال دموکراسی» نگاه کنیم، باید منتظر جنگ های بیشتری برای گسترش این ایدئولوژی در سراسر جهان باشیم. این دیدگاه ما را به یاد دوران کلونیالیسم با روایت «متمدن کردن وحشی های بومی» می اندازد. با چنین روایت جهاد گرایانه، قدرت های کلونیال جنایات خود را علیه بومیان نقاط مختلف جهان توجیه می کردند که امروزه مورد انتقاد شدید است. (۶)

اما اگر به سیاست بین‌المللی «رنالیسم» برگردیم که قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی حاکم بود، زمانی که جهان دوقطبی بود و دو نیروی دشمن در برابر یکدیگر قرار داشتند، منطقی است که دشمنان را دیوانه یا روانی ندانیم و روایت طرف مقابل را جدی بگیریم و حاضر به مذاکره باشیم. این دیدگاه در دوران جنگ سرد از امکان یک جنگ تمام عیار اتمی جلوگیری کرد.

امروزه در حالی که ناتو هدف اصلی خود را برای مقابله با بلوک «شرق» از دست داده و شوروی دیگر وجود ندارد و آلمان به اتحادیه اروپا پیوسته است، ناتو نه تنها منحل نشده بلکه در حال گسترش است. با اقدامات اخیر آمریکا، به نظر می رسد که ناتو هدف خود را تغییر داده است. هدف دور ننگ داشتن روسیه به دور ننگ داشتن چین و روسیه تغییر کرده است و پایین ننگ داشتن آلمان به پایین ننگ داشتن اتحادیه اروپا تبدیل شده است. در شرایط جدید، این اهداف سیاسی ایالات متحده نیز به دنبال پایبندی به دکترین ولفوویتز برای جلوگیری از امکان بوجود آمدن رقیبی در برابر هژمونی آمریکا است. اگر رابطه اتحادیه اروپا با روسیه گسترش

پیدا کند و به یک رابطه استراتژیک تبدیل شود، این به معنی پیوند اقتصاد بزرگ اتحادیه اروپا با منابع طبیعی عظیم روسیه است که اتحادیه اروپا را به بزرگترین قدرت اقتصادی جهان تبدیل میکند. این پروژه البته مخالف دکترین ولفوویتز است و به همین دلیل آمریکا با سیاست دولت المان در گسترش رابطه با روسیه و بخصوص با تحویل گاز طبیعی به اروپا و بخصوص به المان از ابتدا مخالفت کرد.

اتحادیه اروپا در این بحران نشان داد که امکان استقلال سیاسی در عرصه بین المللی را ندارد و مجبور به پیروی از سیاست های تعیین شده از طرف ایالات متحده است. ساختار ناتو ابزاری است که اتحادیه اروپا را از استقلال سیاسی بین المللی محروم میکند و زیر پوشش ایالات متحده نگه میدارد که برای پایین نگهداشتن اتحادیه اروپا و قدرت برترش المان است.

جالب اینجاست که گفته می شود اوکراین یک کشور مستقل است و باید حق تعیین سیاست خارجی خود و اتحاد یا سایر کشورها را داشته باشد. با توجه به سیاست آمریکا مبنی بر محدود کردن (Sovereignty) "استقلال" کشور قدرتمندی مانند المان در تعیین سیاست خارجی خود، چگونه می توان انتظار داشت کشور کوچکتری مانند اوکراین استقلال سیاسی خود را در میان دو قدرت بزرگ آمریکا و روسیه حفظ کند؟ جان میرشایمر میگوید بدلیل آنکه روابط بین الملل یک سیستم آنارشستی است (might makes right) "زور حق میسازد" که مقوله ای فلسفی است. فرؤید در پاسخ به نامه انیشتین در سال ۱۹۳۲، این موضوع را از دیدگاه روانشناختی به شکل جالبی بررسی کرده است. (۷)

آنچه امروز شاهد آن هستیم، تحول جهان از دوران تک قطبی پس از جنگ سرد به دوران چند قطبی، یعنی پایان «پایان تاریخ». با ظهور چین دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان، و روسیه اولین قدرت هسته ای جهان، این تحول در حال شکل گیری است. آینده را

نمی توان پیش بینی کرد، اما فاجعه اوکراین و رویارویی روسیه و ناتو نشان دهنده تغییر توازن قوا بین ایالات متحده و ناتو از یک سو و روسیه و چین از سوی دیگر است. این فاجعه نشان دهنده ناتوانی ساختارهای بین المللی موجود است که پس از پایان جنگ جهانی دوم توسط قدرت های پیروز شکل گرفت. بدون ایجاد ساختارهای امنیتی جدید بین قدرت های بزرگ جهان، جهان در وضعیت بسیار خطرناکی قرار دارد. ایدئولوژی «نئولیبرال-گلوبال» امکان توافق بر سر ساختارهای امنیتی جدید را تضعیف می کند، اگر نگوییم غیرممکن. در حالی که با نگاه «رنالیستی» به روابط بین الملل، ایجاد ساختارهای امنیتی جدید امکان پذیرتر می شود.

هرمز هوشمند

۱۸ فروردین ۱۴۰۱

۷ آپریل ۲۰۲۲

زیرنویس و لینک ها:

۱ - بحران ۲۰۰۸

https://youtu.be/QozGSS70Y_U

۲ - هِگِل "ضرورت و احتمالات"

<https://www.youtube.com/watch?v=kdc8y5QDBTk>

۳- گفته هیستینگز ایسمی

<https://www.nationalreview.com/2017/07/nato-russians-out-americans-germans-down-updated-reversed>

۴- دکترین ولفوویتز

<https://www.archives.gov/files/declassification/isca/pdf/2008-003-docs1-12.pdf>

0 - مرشایمر "رنالیسم"

<https://www.youtube.com/watch?v=nZVIaXFN2LU>

٦ - کلونیالیزم و وحشیگری

https://www.youtube.com/watch?v=E1Fj8kqe0_M

٧- پاسخ فرؤید به اَنیشتن

<https://en.unesco.org/courier/marzo-1993/why-war-letter-freud-einstein>